



مادر فرانکلین او را به مغازه برد تا یک کلاه ایمنی جدید دوچرخه سواری بگیرد. مغازه پر از کلاه بود. فرانکلین یک کلاه نقره‌ای و سفید را که چراغ چشمک‌زنی قرمز رویش داشت انتخاب کرد.

فرانکلین گفت: «این همان کلاهی است که می‌خواهم!»

مادر فرانکلین اندازه‌ی کلاه را بررسی کرد. کاملاً اندازه بود.

مادرش پرسید: «آیا مطمئنی این کلاه را دوست داری؟  
کمی زرق و برق دار است.»

فرانکلین جواب داد: «فکرمی‌کنم عالی است.»

مادرش گفت: «باشد. اگر این کلاهی است که می‌خواهی،  
همین را می‌گیریم.»

فرانکلین خیلی خوشحال شد.

